

مجموعه سخنانها

در کنگره های انترناسیونال کمونیستی (کمینترن)

﴿فایل ۱﴾

* اثر: ولادیمیر ایلیچ لنین

* ترجمه: م. ت. پرتو

* بازنویس: حجت برزگر

* تاریخ چاپ اول: ۱۳۸۳/۰۹/۲۱ (۱۱/۱۲/۲۰۰۴ میلادی)

* تاریخ چاپ دوم پس از تصحیح، ضمن اینکه نکته ای به تز سیزدهم (صفحه ۱۰) اضافه

شد: ۱۳۸۸/۱۰/۲۰ (۱۰-۰۱-۲۰۱۰ میلادی)

* آدرس تماس با اتحادیه مارکسیستها از طریق پست الکترونیکی:

.melh9000@tele2.se ، .melh9000@comhem.se

nasim@comhem.se و melh9000@yahoo.se

فهرست

صفحه	عنوان
	<u>کنگره اول انترناسیونال کمونیستی ۲-۶ مارس ۱۹۱۹</u>
۳	۱. سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره، ۲ مارس
	۲. تظاهرات و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوازی و
۴	دیکتاتوری پرولتاریا، ۴ مارس
۱۹	* یادداشتها
۲۱	* فهرست نامهای کسان

کنگره اول انترناسیونال کمونیستی

۲-۶ مارس ۱۹۱۹

۱. سخنرانی در جلسه افتتاحیه کنگره

۲ مارس

به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه، افتتاح نخستین جلسه انترناسیونال کمونیستی را اعلام می‌دارم. نخست، از حضاران می‌خواهم به احترام شریف‌ترین نمایندگان انترناسیونال سوم – کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبرگ (*) – بپا خیزند. (همه برمی‌خیزند).
رفقا، گردهمایی ما اهمیت تاریخی بزرگی دارد. این گردهمایی، گواهی است بر ازهم پاشیدگی تمام توهماتی که دموکراتهای بورژوا در سر داشتند. جنگ داخلی نه فقط در روسیه، بلکه در بیشتر کشورهای پیشرفته اروپا، مثلاً در آلمان، یک واقعیت است.
بورژوازی از جنبش انقلابی رشد یابنده کارگران به هراس افتاده است. اگر در نظر آوریم که سیر رویدادها از جنگ امپریالیستی به این طرف ضرورتاً در جهت جنبش انقلابی کارگران بوده و انقلاب جهانی در همه جا آغاز شده است و به پیش می‌رود، علت این هراس را می‌توان فهمید.

مردم از عظمت و اهمیت مبارزه‌ای که اکنون در جریان است آگاهند. تنها کاری که باید انجام شود پیدا کردن شکلی است که عملاً امکان استقرار حاکمیت پرولتاریا را به طبقه کارگر بدهد. این شکل، نظام شوروی یا دیکتاتوری پرولتاریا است. مردم واژه‌های دیکتاتوری پرولتاریا را تاکنون دو واژه لاتین می‌پنداشته‌اند. در پرتو گسترش شوراها در سراسر جهان، این دو واژه لاتین به همه زبانهای زنده جهان ترجمه شده‌اند؛ زحمتکشان، شکل عملی دیکتاتوری را یافته‌اند. توده‌های کارگران، اکنون در پرتو قدرت شوراها در روسیه، در پرتو فعالیتهای اتحاد اسپارتاکوس (۱) در آلمان و سازمانهای مشابه در دیگر کشورها، مثلاً کمیته‌های نمایندگان کارگاه‌ها در بریتانیا (۲)، معنای دیکتاتوری پرولتاریا را می‌فهمند. همه این دگرگونیها نشان می‌دهد که شکل انقلابی دیکتاتوری پرولتاریا شناخته شده است و اکنون پرولتاریا می‌تواند حاکمیت خود را اعمال کند.

رفقا، گمان می‌کنم پس از رویدادهای روسیه و مبارزات ماه ژانویه در آلمان، توجه به این واقعیت که آخرین شکل جنبش کارگران در دیگر کشورها نیز خودنمایی کرده است و روز بروز

موضع مستحکمتری به دست می آورد، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. مثلاً امروز در یک روزنامه ضد سوسیالیستی، گزارشی خواندم بدین مضمون که دولت بریتانیا با هیئت نمایندگی شورای کارگران بیرمنگام دیدار کرده و آمادگی اش را برای شناختن شوراها بعنوان سازمانهای اقتصادی اعلام کرده است (۳). نظام شورایی نه فقط در روسیه عقب مانده، بلکه در پیشرفته ترین کشور اروپا یعنی آلمان و کهنسال ترین کشور سرمایه داری یعنی بریتانیا نیز پیروز شده است.

با اینکه بورژوازی هنوز خشمگین است، با اینکه ممکن است هزاران کارگر دیگر را به هلاکت رساند، پیروزی از آن ما است، پیروزی انقلاب کمونیستی جهان، حتمی است. رفقا، به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه به شما خوشامد می گویم. اکنون به انتخاب هیأت رئیسه می پردازیم. نامزدها را معرفی می کنند.

Collected Works, Vol. 28,

PP. 455-56

در سال ۱۹۲۰ در کتاب زیر

چاپ شد:

Der I. Kongress der
Kommunistischen
Internationale. Protokoll
Petrograd

۲. تزها و گزارش مربوط به دموکراسی بورژوایی

و دیکتاتوری پرولتاریا

۴ مارس

۱. بورژوازی و کارگزارانش در سازمانهای کارگران، اکنون که با رشد جنبش انقلابی کارگران در همه کشورهای رو به رو شده اند، کوششهای مذبحخانه ای برای پیدا کردن استدلالهای ایدئولوژیک و سیاسی در دفاع از حاکمیت استثمارگران به خرج می دهند. از جمله رایج ترین استدلالها، محکوم کردن دیکتاتوری و دفاع از دموکراسی است. کاذب و ریاکارانه بودن این استدلال، که به هزاران شکل در مطبوعات سرمایه داری و در کنفرانس انترناسیونال وابسته برن (۴) در فوریه ۱۹۱۹ مطرح شده است، برای همه آنانی که نمی خواهند به اصول بنیادی

سوسیالیسم خیانت کنند آشکار است.

۲. نخست، در این استدلال از مفاهیم «دموکراسی به طور کلی» و «دیکتاتوری بطور کلی» استفاده می شود، بی آنکه اشاره ای به مسأله طبقه مورد نظر بشود. این معرفی غیرطبقه‌ای یا فوق طبقه‌ای، که گویا ظاهراً رواج یافته است، تعبیر مسخره و غلطی از اصل بنیادی سوسیالیسم یعنی نظریه مبارزه طبقه‌ای است و سوسیالیست‌هایی که به بورژوازی روی آورده اند آن را در گفتار می پذیرند اما در کردار نادیده می گیرند. زیرا «دموکراسی بطور کلی» در هیچ کشور متمدن سرمایه داری وجود ندارد، آنچه که وجود دارد دموکراسی بورژوازی است و مسأله، نه مسأله «دیکتاتوری بطور کلی»، بلکه دیکتاتوری طبقه ستمکش یعنی پرولتاریا بر ستمگران و استثمارگرانش یعنی بورژوازی برای غلبه بر مقاومت استثمارگران در پیکار برای حفظ سلطه خودشان است.

۳. تاریخ به ما می آموزد که هیچ طبقه ستمدیده ای، بی آنکه از یک دوره دیکتاتوری، یعنی تصرف قدرت سیاسی و سرکوبی قهرآمیز مقاومتی که استثمارگران همواره از خود نشان داده اند - مقاومتی که سرسختانه ترین و خشمگینانه ترین است و به هیچ کسی و چیزی رحم نمی کند بگذرد، قدرت سیاسی را به دست نیاورده یا نتوانسته است به دست بیاورد. بورژوازی، که اکنون توسط سوسیالیست‌هایی که «دیکتاتوری بطور کلی» را رد می کنند و «دموکراسی بطور کلی» را می ستایند، مورد دفاع قرار گرفته است، قدرت سیاسی را در کشورهای پیشرفته از طریق یک سلسله قیامها، جنگهای داخلی و سرکوبی قهرآمیز پادشاهان، اربابان فئودال، برده داران و کوششهایشان برای بازگشت به موضع از دست رفته، به دست آورد. سوسیالیست‌ها همه جا در کتابها، جزوه ها، قرارهای کنگره ها و سخنرانیهای تبلیغاتی شان هزارها و میلیونها بار ماهیت طبقه‌ای این انقلابهای بورژوازی و این دیکتاتوری بورژوازی را برای مردم توضیح داده اند. به همین علت است که می گوئیم دفاع کنونی از دموکراسی بورژوازی زیر پوشش سخن گفتن از «دموکراسی بطور کلی» و جیغ و دادهایی که زیر پوشش سخن گفتن از «دیکتاتوری بطور کلی» علیه دیکتاتوری پرولتاریا سر داده می شود، خیانت آشکار به سوسیالیسم است. این کارها در واقع، خالی کردن میدان در برابر بورژوازی، انکار حق پرولتاریا به انقلاب پرولتاریایی اش و دفاع از رفورمیسم در برهه ای از تاریخ است که رفورمیسم بورژوازی در سراسر جهان شکست خورده است و جنگ، حالتی انقلابی پدید آورده است.

۴. همه سوسیالیست‌ها در تبیین ماهیت طبقه‌ای تمدن بورژوازی، دموکراسی بورژوازی و نظام پارلمانی بورژوازی، نظریه ای را که با بیشترین دقت علمی توسط مارکس و انگلس تنظیم شده

است بیان کرده اند، بدین مضمون که دموکراتیک ترین جمهوری بورژوایی، چیزی بیش از دستگاهی برای سرکوبی طبقه کارگر توسط بورژوازی، یعنی سرکوبی زحمتکشان توسط مشتی سرمایه دار نیست. در میان کسانی که اکنون علیه دیکتاتوری فریاد می زنند و از دموکراسی دفاع می کنند، برای نمونه، حتی یک انقلابی یا یک مارکسیست پیدا نمی شود که در برابر کارگران سوگند نخورده و اظهار نکرده باشد که این حقیقت بنیادی سوسیالیسم را می پذیرد. اما اکنون که پرولتاریای انقلابی در حال جنگ است و برای نابود کردن این دستگاه ستمگری و پی ریزی دیکتاتوری پرولتاریا اقدام می کند، این خائنان به سوسیالیسم مدعی اند که بورژوازی «دموکراسی ناب» را به زحمتکشان اعطا کرده، دست از مقاومت برداشته و برای سپردن قدرت به اکثریت زحمتکشان آماده شده است. آنها مدعی اند که در جمهوری دموکراتیک، چیزی به نام دستگاه دولت برای سرکوبی کارگران توسط سرمایه داران وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است.

۵. کمون پاریس – که همه رژه روندگان در لباس سوسیالیستها در گفتار از آن دفاع می کنند، زیرا می دانند که کارگران شورمندان و صمیمانه با کمون همدری می کنند – ماهیت تاریخی قراردادی و ارزش محدود نظام پارلمانی بورژوایی و دموکراسی بورژوایی یعنی نهادهایی را که در مقایسه با سده های میانه بسیار پیشرفته بودند ولی به دگرگونیهایی بنیادی در عصر انقلاب پرولتاریایی نیاز داشتند، به روشنی نشان داد. مارکس، بهتر از هر کسی اهمیت تاریخی کمون را ارزیابی کرد. او در تحلیل خود، ماهیت استشارگرانه دموکراسی بورژوایی و نظام پارلمانی بورژوایی را که در آن طبقات ستمدیده هر چند سال یک بار از این حق برخوردار می شوند که تصمیم بگیرند کدام نماینده طبقات مرفه را به «نماینده و سرکوبی» مردم در پارلمان برگزینند، آشکار ساخته است. (۵) و اکنون، زمانی که جنبش شورایی سراسر جهان را دربرگرفته و در برابر دیدگان مردم به کار کمون ادامه می دهد، خائنان به سوسیالیسم، تجربه مشخص و درسهای مشخص کمون پاریس را به فراموشی می سپارند و یاهوهای کهنه را در باره «دموکراسی بطور کلی» تکرار می کنند. کمون یک نهاد پارلمانی نبود.

۶. گذشته از این، اهمیت کمون در این است که کوشید دستگاه دولت بورژوایی و ماشین بوروکراتیک، حقوقی، نظامی و پلیس را خرد کند و درهم بشکند و سازمان خودمختار توده ای کارگران را که هیچگونه جدایی میان قوه مقننه و قوه مجریه قائل نیست، به جایش بنشانند. همه جمهوریهای دموکراتیک بورژوایی معاصر، از جمله جمهوری آلمان که خائنان به سوسیالیسم واقعیت را به ریشخند گرفته اند و آن را جمهوری پرولتاریایی می نامند، این دستگاه دولت را

حفظ کرده اند. بنابراین، یکبار دیگر این نظر ما تأیید می شود که فریاد زدن در دفاع از «دموکراسی بطور کلی»، عملاً دفاع از بورژوازی و منافع آن بعنوان طبقه استثمارگر است.

۷. «آزادی اجتماعات» را می توان نمونه ای از ضروریات «دموکراسی ناب» به شمار آورد. هر کارگر صاحب آگاهی طبقاتی، که با طبقه اش قطع رابطه نکرده باشد، بسادگی، پوچی وعده آزادی اجتماعات دادن به استثمارگران را در زمان و اوضاعی که استثمارگران در برابر سرنگونی حاکمیت شان مقاومت می کنند و برای حفظ امتیازات شان می جنگند، درک خواهد کرد. زمانی که بورژوازی انقلابی بود، چه در انگلیس ۱۶۴۹ و چه در فرانسه ۱۷۹۳ (۶)، به سلطنت طلبان و اشرافی که سربازان بیگانه را احضار می کردند و «اجتماع می کردند» تا کوششهایشان را برای بازگرداندن سلطنت سروسامان دهند، «آزادی اجتماعات» نداد. اگر بورژوازی معاصر، که از مدتها پیش ارتجاعی شده اعطای تضمینهایی برای «آزادی اجتماعات» استثمارگران را از پرولتاریا می طلبد، بگذریم از مقاومت سرمایه داران در برابر سلب مالکیت شان، کارگران به ریاکاری این بورژوازی خواهند خندید.

همچنین، کارگران بخوبی می دانند که «آزادی اجتماعات» حتی در دموکراتیک ترین جمهوری بورژوایی، عبارتی میان تهی است، زیرا ثروتمندان بهترین ساختمانهای عمومی و خصوصی را در اختیار دارند و از اوقات فراغت کافی برای اجتماع کردن در جلساتی که توسط دستگاه قدرت بورژوایی حفاظت می شود برخوردارند. کارگران شهر و روستا و دهقانان خرده پا – اکثریت عظیم جمعیت – از همه اینها محرومند. تا زمانی که چنین نظمی برقرار باشد، «برابری» یعنی «دموکراسی ناب»، فریبی بیش نیست. نخستین اقدام برای رسیدن به برابری واقعی و فراهم آوردن زمینه برای برخوردار شدن زحمتکشان از دموکراسی در عمل، این است که همه ساختمانهای مجلل خصوصی و عمومی استثمارگران را از ایشان بگیریم و اوقات فراغت کافی به زحمتکشان بدهیم و کارگران مسلح را به مراقبت از آزادی اجتماعات شان برگماریم، نه افسران را که بر مثنی سرباز پایمال شده فرماندهی می کنند.

فقط زمانی که این دگرگونی به تحقق پیوندد، می توانیم به آنکه کارگران، زحمتکشان بطور کلی و فقرا را به ریشخند گرفته باشیم، از آزادی اجتماعات و برابری سخن بگوییم. و این دگرگونی را فقط پیشاهنگ زحمتکشان یعنی پرولتاریا که استثمارگران یا بورژوازی را سرنگون می کند، می تواند پدید آورد.

۸. «آزادی مطبوعات» یکی دیگر از شعارهای اصلی «دموکراسی ناب» است. و در اینجا نیز کارگران می دانند – و سوسیالیستها نیز میلیونها بار پذیرفته اند – که این آزادی فریبی بیش نیست، آن هم زمانی که بهترین ماشینهای چاپ و بزرگترین ذخایر کاغذ را سرمایه داران

قبضه می کنند و حاکمیت سرمایه بر مطبوعات بر جا می ماند، حاکمیتی که هر قدر بر درجه رشد دموکراسی و نظام جمهوری در سراسر جهان افزوده شود، مثلاً مانند آمریکا، بطرزی چشمگیرتر و تندتر و بدبینانه تر متجلی می شود. نخستین اقدام در جهت کسب برابری واقعی و دموکراسی اصیل برای زحمتکشان، برای کارگران و دهقانان، این است که امکان اجیر کردن نویسندگان، خریدن چاپخانه ها و رشوه دادن به روزنامه ها را از سرمایه داران بگیریم. و برای این کار باید سرمایه داران و استثمارگران سرنگون شوند و مقاومت شان سرکوب شود. سرمایه داران، همواره اصطلاح «آزادی» را به مضمون آزادی ثروتمندتر شدن برای ثروتمندان و آزادی گرسنگی کشیدن تا پای مرگ برای کارگران، به کار برده اند. در زبان سرمایه داران، آزادی مطبوعات به معنای آزادی سرمایه داران در رشوه دادن به مطبوعات و آزادی بکار گرفتن ثروتشان برای ساختن و شکل دادن به عقیده عمومی است. در اینجا نیز مدافعان «دموکراسی ناب»، مدافعان نظامی سراپا ظالمانه و پول پرست که نظارت بر وسائل ارتباط جمعی را به ثروتمندان می سپارد از آب در می آیند. آنها مردم را فریب می دهند و به کمک عبارات خوش ظاهر و گوشنواز، اما سراپا نادرست شان، آنها را از پرداختن به وظیفه مشخص و تاریخی آزاد کردن مطبوعات از یوغ بردگی سرمایه داران باز می دارند. آزادی و برابری کامل در نظامی متجلی خواهد شد که کمونیستها اکنون برپا می دارند، نظامی که در آن هیچ فرصتی برای انباشتن ثروت به بهای هستی دیگران و هیچ فرصت عینی برای آوردن مطبوعات بزییر قدرت مستقیم یا غیرمستقیم پول و هیچ مانعی در راه برخورداری هر فرد زحمتکش (یا گروهی از زحمتکشان، بهر تعداد) از حقوق مساوی و اعمال آن در استفاده از ماشینهای چاپ عمومی و ذخایر عمومی کاغذ نخواهد بود.

۹. تاریخ سده های نوزدهم (۱۸۰۰ میلادی) و بیستم (۱۹۰۰)، حتی پیش از جنگ، نشان داد که ماهیت این «دموکراسی ناب» سرشناس، عملاً در نظام سرمایه داری چیست. مارکسیستها همواره معتقد بوده اند که دموکراسی هر اندازه پیشرفته تر و «ناب تر» باشد، مبارزه طبقاتی به همان اندازه عریان تر، حادث تر و بی رحمانه تر و ستمگریهای سرمایه داران و دیکتاتوری بورژوازی نیز بهمان اندازه «ناب تر» می شود. قضیه دریفوس در جمهوری فرانسه و کشتار دستجمعی اعتصابیون بدست گروه های مزدوری که توسط سرمایه داران در جمهوری آزاد و دموکراتیک آمریکا مسلح شده بودند - اینها و هزاران رویداد مشابه، واقعیتی را برملا می کنند که بورژوازی بیهوده می کوشد پنهانش کند و آن اینکه ترور و دیکتاتوری بورژوازی بر دموکراتیک ترین جمهوریها مسلط است و هرگاه استثمارگران گمان کنند که قدرت سرمایه به لرزه در آمده است، آشکارا به نمایش گذاشته می شود.

۱۰. جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ماهیت واقعی دموکراسی بورژوایی را، حتی در آزادترین جمهوریها بعنوان دیکتاتوری طبقه بورژوازی، بطور قطعی، به کارگران عقب مانده نیز نشان داد. ده ها میلیون نفر در راه ثروتمندتر کردن گروهی از میلیونرها و میلیاردرهای آلمانی و بریتانیایی کشته شدند و دیکتاتوریهای نظامی بورژوایی در آزادترین جمهوریها برقرار شدند. این دیکتاتوری نظامی، حتی پس از شکست آلمان، همچنان در کشورهای متفق (۷) برجا مانده است. جنگ، بیش از هر عاملی، چشم زحمتکشان را باز کرد، دموکراسی بورژوایی را از استتار به درآورد و گرداب سودجویی و احتکاری را که در جریان جنگ و بر اثر جنگ وجود داشت به مردم نشان داد. بورژوازی، جنگ را بنام «آزادی و برابری» آغاز کرد و صاحبان کارخانه های مهمات سازی نیز بنام «آزادی و برابری» بود که ثروتهای افسانه ای برهم انباشتند. هیچ یک از اقدامات انترناسیونال وابسته برن نمی تواند ماهیت استثمارگرانه آزادی بورژوایی، برابری بورژوایی و دموکراسی بورژوایی را که اکنون سراپا روشن شده است از نظر مردم پنهان سازد.

۱۱. در آلمان، پیشرفته ترین کشور سرمایه داری قاره اصلی اروپا، نخستین ماههای آزادی جمهوریخواهانه، که پس از شکست آلمان امپریالیست برقرار شد، ماهیت طبقاتی و اصیل جمهوری بورژوا دموکراتیک را به کارگران آلمان و سراسر جهان نشان داده است. قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبرگ، (*) رویدادی است با اهمیتی دورانساز، نه فقط بعلت مرگ غم انگیز این شریف ترین افراد و رهبران انترناسیونال راستین پرولتاریایی و کمونیستی، بلکه به این علت که ماهیت طبقاتی یک دولت پیشرفته اروپایی - یا بدون هیچ اغراقی می توان گفت ماهیت طبقاتی یک دولت پیشرفته در سراسر جهان - را بطور قطع روشن کرده است. اگر این دستگیر شدگان، یعنی اسیرانی را که تحت حمایت دولت بودند، می شد بی هیچ کیفری به دست افسران و سرمایه داران به قتل رساند، آنهم در حکومتی بریاست سوسیال - میهن پرستان، در اینصورت این جمهوری دموکراتیک که چنین جنایاتی در آن ممکن می شود یک دیکتاتوری بورژوایی است. کسانی که از قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبرگ به خشم آمده اند ولی نمی توانند این واقعیت را دریابند، فقط نادانی یا ریاکاری خودشان را نشان می دهند. «آزادی» در جمهوری آلمان، یعنی یکی از آزادترین و پیشرفته ترین جمهوریهای جهان، به معنای آزادی برای به قتل رساندن رهبران دستگیر شده پرولتاریا، بدون کیفر دیدن، است. و تا زمانی سرمایه داری وجود داشته باشد چیزی جز این نمی تواند باشد، زیرا تکامل دموکراسی مبارزه طبقاتی را، که به اتکای همه نتایج و تأثیرات جنگ و پیامدهایش به نقطه جوش خود رسیده است نه فقط کندتر نمی کند بلکه بر شدتش می افزاید.

در سراسر جهان متمدن، بلشویکها را می بینیم که تبعید می شوند، تحت پیگرد قرار می گیرند و به زندان افکنده می شوند. مثلاً در سوئیس، یکی از آزادترین جمهوریهای بورژوازی و در آمریکا که انواع برنامه های ضد بلشویکی در آن اجرا شده است، قضیه چنین است. از نظرگاه «دموکراسی بطور کلی» یا «دموکراسی ناب»، واقعاً مسخره است که کشورهای پیشرفته، متمدن و دموکراتیکی که تا بن دندانشان مسلح شده اند از حضور چند گروه از مردانی که از روسیه عقب مانده، قحطی زده و ویران شده آمده اند و روزنامه های بورژوازی نیز با ده ها میلیون نسخه تیراژشان، آن را کشوری وحشی، جنایتکار و مانند اینها نامیده اند، بترسند. روشن است که این تضاد فاحش، فقط در شرایط اجتماعی دیکتاتوری بورژوازی پدید می آید.

۱۲. در چنین اوضاعی، دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط وسیله ای مطلقاً قانونی برای سرنگون کردن استثمارگران و سرکوبی مقاومت شان است، بلکه برای کل توده زحمتکشان نیز ضرورت دارد و تنها سپر دفاعی آنان در برابر آن دیکتاتوری بورژوازی است که به جنگ منجر شد و برای جنگهای تازه تر تدارک می بیند.

تنها نکته ای که سوسیالیستها قادر به درکش نیستند و همین باعث کوتاه بینی شان در مسائل تئوریک، کمک شان به پیشداوریهای بورژوازی و خیانت سیاسی شان به پرولتاریا می شود، این است که در جامعه سرمایه داری، هرگاه مبارزه طبقاتی – جزء ذاتی این جامعه – جداً شدت پیدا کند، بجز دیکتاتوری بورژوازی یا دیکتاتوری پرولتاریا، شکل دیگری از دیکتاتوری نمی تواند مطرح باشد. اندیشیدن به راه سوم، از کارهای تعزیه گردانان مرتجع و خرده بورژوا است. این ادعا در جریان تکامل صدوچند ساله دموکراسی بورژوازی و جنبش طبقه کارگر در همه کشورهای پیشرفته، بویژه در جریان تجربه های پنج سال گذشته، به اثبات رسیده است. علم اقتصاد سیاسی و مضمون کلی مارکسیسم، که بخصوص در هر جا که اقتصاد کالایی حاکم باشد ضرورت اقتصادی دیکتاتوری بورژوازی را نشان می دهد، ثابت کرده است که فقط طبقه ای می تواند جای بورژوازی را بگیرد که رشد سرمایه داری باعث رشد، افزایش عددی و اتحاد و تقویتش می شود، یعنی طبقه پرولتاریا.

۱۳. یکی دیگر از اشتباهات تئوریک و سیاسی سوسیالیست ها این است که این نکته را در نمی یابند که از وقتی مبادی اولیه دموکراسی در روزگار باستان به ظهور رسید، شکلهایش بطرز اجتناب ناپذیری در مسیر قرون و همزمان با جایگزینی طبقات حاکم، دگرگون شده است. دموکراسی در جمهوریهای باستانی یونان، شهرهای سده های میانه و کشورهای پیشرفته سرمایه داری، شکلهای گوناگون به خود گرفت و تا درجات متفاوتی به کار گرفته شد. فکر

اینکه ژرف ترین انقلاب در تاریخ بشر و نخستین مورد انتقال قدرت از اقلیت استثمارگر به اکثریت استثمار شده در جهان می تواند در چهارچوب فرسوده دموکراسی کهنه بورژوازی و پارلمانی، بدون دگرگونیهای بنیادی، بدون پی ریزی شکلهای جدید دموکراسی و نهادهای تازه ای که تجسم شرایط جدید کاربرد دموکراسی اند به وقوع بپیوندد، فکری پوچ خواهد بود.

﴿در تکمیل تز ۱۳ یادآور شویم که آن «مبادی اولیه دموکراسی» یعنی دموکراسی شورایی را یهوه بنا نهاد و در تورات ثبت است که به مرور زمان تغییر یافت. از جمله طرح «خیمه اجتماع» و انتخاب نمایندگان («سروران») آغاز دموکراسی شورایی بود. حجت برزگر﴾.

۱۴. دیکتاتوری پرولتاریا از این جهت به دیکتاتوری طبقات دیگر مشابهت دارد که مانند هر دیکتاتوری دیگری بر اثر نیاز به سرکوبی قهرآمیز مقاومت طبقه ای که سلطه سیاسی اش را از دست می دهد پدید می آید. تمایز بنیانی دیکتاتوری پرولتاریا با دیکتاتوری دیگر طبقات - دیکتاتوری زمینداران در سده های میانه و دیکتاتوری بورژوازی در همه کشورهای پیشرفته سرمایه داری - این است که دیکتاتوری زمینداران و بورژوازی، به معنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت اکثریت عظیم جمعیت یعنی زحمتکشان بود. برعکس، دیکتاتوری پرولتاریا به معنای سرکوبی قهرآمیز مقاومت استثمارگران، اقلیت ناچیزی از جمعیت یعنی زمین داران و سرمایه داران است.

اگر بخواهیم بطور کلی صحبت کنیم، نتیجه می گیریم که دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط باید متضمن تغییری اساسی در تشکیلات و نهادهای دموکراتیک باشد، بلکه باید چنان تغییری پدید آورد که دامنه برخورداری واقعی از دموکراسی بطرز بی مانندی گسترش یابد و ستم دیدگان سرمایه داری - طبقات زحمتکش - را هم فرا گیرد.

و در واقع، گونه ای از دیکتاتوری پرولتاریا که در حال حاضر شکل گرفته است، یعنی قدرت شوراها در روسیه، نظام سهمیه بندی در آلمان، کمیته های نمایندگان کارگاه ها در بریتانیا و نهادهای مشابه شورایی در دیگر کشورها، در مقایسه با گذشته، حتی تقریباً در بهترین و دموکراتیک ترین جمهوریهای بورژوازی، فرصتهای عملی بیشتری برای برخورداری از حقوق دموکراتیک و آزادیهای اجتماعی در اختیار طبقات زحمتکش یعنی اکثریت عظیم جمعیت کشورها قرار داده است.

ذات حکومت شورایی این است که شالوده دائمی و یگانه قدرت دولت و تمام دستگاه دولتی را سازمان توده ای طبقات تحت ستم سرمایه داری یعنی کارگران و نیمه پرولترها (دهقانانی که از کار دیگران بهره کشی نمی کنند و مرتباً، حداقل بخشی از نیروی کارشان را می فروشند) تشکیل می دهد. همین مردمی که حتی در دموکراتیک ترین جمهوریهای

بورژوازی، ضمن داشتن حقوق برابر بر طبق قانون، راه مشارکت شان در زندگی سیاسی و برخورداری از حقوق و آزادیهای دموکراتیک به هزاران حقه و حيله بسته شده است، اکنون به مشارکت پیوسته و پایدار و تعیین کننده در اداره دموکراتیک دولت جلب می شوند.

۱۵. برابری شهروندان، قطع نظر از جنسیت، دین، نژاد یا ملیت، چیزی که دموکراسی بورژوازی در همه جا وعده اش را داده است ولی هرگز تحقق نیافته است و بعلت سلطه سرمایه، هیچگاه تحقق نخواهد یافت، بیدرنگ و بطور کامل در نظام شورایی یا دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافته است. مسأله این است که فقط حکومت کارگران که علاقه ای به تملک خصوصی وسائل تولید و مبارزه برای تقسیم و تقسیم دوباره آنها ندارند، می تواند چنین فکری را تحقق بخشد.

۱۶. دموکراسی و نظام پارلمانی کهن بورژوازی چنان سازمان یافته بود که در آن، فاصله توده زحمتکشان با تشکیلات حکومت، بیش از همه بود. از سوی دیگر قدرت شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا چنان سازمان یافته است که زحمتکشان را به تشکیلات حکومت نزدیک می سازد. این نیز یکی از هدفهای ادغام قوه مقننه و قوه مجریه در سازمان شورایی دولت و نشاندن واحدهای تولید - کارخانه - به جای حوزه رأی دهندگان در یک منطقه است.

۱۷. فقط در حکومتهای سلطنتی نیست که ارتش نقش دستگاه ستم را دارد. در همه جمهوریهای بورژوازی، حتی در دموکراتیک ترین شان، نقش ارتش همین است. فقط شوراها یعنی سازمانهای دائمی قدرت دولت طبقاتی که زیر ستم سرمایه داری بوده اند در موضعی هستند که می توانند اطاعت ارتش از فرماندهان بورژوازی را براندازند و پرولتاریا را براستی با ارتش ادغام کنند، فقط شوراها می توانند بطرز مؤثری پرولتاریا را مسلح و بورژوازی را خلع سلاح کنند. تا این کار انجام نگیرد، پیروزی سوسیالیسم غیرممکن است.

۱۸. سازمان شورایی دولت، با نقش رهبری پرولتاریا بعنوان طبقه ای که بیش از همه طبقات بدست سرمایه داری متمرکز و آگاه شده است، متناسب است. تجربه همه انقلابها و همه جنبشهای طبقات ستمدیده تجربه جنبش سوسیالیستی جهان به ما می آموزد که فقط پرولتاریا در موضعی است که می تواند قشرهای پراکنده و عقب مانده زحمتکشان و استثمار شوندهگان را متحد کند.

۱۹. فقط سازمان شورایی دولت می تواند دستگاه بوروکراتیک و قضایی کهن بورژوازی را که در نظام سرمایه داری، حتی در دموکراتیک ترین جمهوریها، حفظ شده ضرورتاً می بایست حفظ می شد و بزرگترین مانع در راه اجرای دموکراسی برای کارگران و زحمتکشان بطورکلی است، بیدرنگ متلاشی کند و بطور کامل از میان بردارد. کمون پاریس، نخستین گام دورانساز

را در این راه برداشت. نظام شوروی، دومین گام را برداشته است.

۲۰. از میان بردن قدرت دولت، هدفی است که همه سوسیالیستها، بویژه مارکس، تعیین کرده اند. تا زمانی که به این هدف نرسیم، دموکراسی اصیل یعنی آزادی و برابری تحقق پذیر نخواهد بود. اما تحقق عملی این هدف از طریق دموکراسی شورایی یا پرولتاریایی ممکن است، زیرا این دموکراسی با فراخواندن سازمانهای توده ای زحمتکشان به مشارکت دائمی و پایدار در اداره دولت، بیدرنگ، مقدمات زوال تدریجی هرگونه دولتی را تدارک می بیند.

۲۱. ورشکستگی کامل سوسیالیستهایی که در برن گردهم آمدند و ناتوانی آنان به درک دموکراسی جدید یعنی دموکراسی پرولتاریایی، بویژه از شرح زیر آشکار می شود. برانتیک (*) در ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ سخنرانی اختتامیه کنفرانس انترناسیونال وابسته برن را ایراد کرد. روز ۱۱ فوریه ۱۹۱۹، دی فرایهات (آزادی) روزنامه سازمانهای وابسته به انترناسیونال، درخواست حزب «مستقل» (۸) از پرولتاریا را چاپ کرد. در این خواست، ماهیت بورژوایی دولت شیدمان (*) تأیید و تصمیمش به انحلال شوراها، که بعنوان محملها و نگهبانان انقلاب از آنها نام برده بودند، سرزنش و پیشنهاد شده بود که شوراها باید قانونی شوند و از اختیارات دولتی و حق معلق کردن اجرای تصمیمات مجلس ملی تا برگزاری فراندم عمومی برخوردار شوند.

این پیشنهاد، ورشکستگی ایدئولوژیک کامل تئوریهایی را که از دموکراسی دفاع می کردند و نمی توانستند ماهیت بورژوایی اش را ببینند نشان می دهد. این کوشش خنده آور برای ادغام نظام شورایی یعنی دیکتاتوری پرولتاریا با مجلس ملی یعنی دیکتاتوری بورژوایی، کوتاه فکری سوسیالیستها و سوسیال دموکراتهای وابسته، نگرش سیاسی ارتجاعی و خرده بورژوایی آنان و امتیازاتی را که بر اثر ترس شان به قدرت مقاومت ناپذیر و رشد یابنده دموکراسی جدید پرولتاریایی می داند، نشان می دهد.

۲۲. از لحاظ طبقاتی، اکثریت وابسته انترناسیونال برن که از ترس توده کارگران جرأت تصویب یک قرار رسمی را به خود نداد، حق داشت که بلشویسم را محکوم کند. این اکثریت با منشویکها (۹) و سوسیال رولوسیونها (۱۰) در روسیه و شیدمانها در آلمان موافقت کامل دارد. منشویکها و سوسیال رولوسیونها روس ضمن شکایت از تعقیبها و محاکماتی که بلشویکها آغاز کرده اند می کوشند این واقعیت را پنهان کنند که آنان بعلت مشارکت در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه پرولتاریا تحت تعقیب قرار می گیرند. در آلمان نیز شیدمانها و حزب شان نشان داده اند که دارند در جنگ داخلی به نفع بورژوازی و علیه کارگران شرکت می کنند.

بنابراین، کاملاً طبیعی است که اکثریت وابسته انترناسیونال برن از محکوم کردن بلشویکها

جانبداری کند. این، نمایش دفاع از «موکراسی ناب» نبود، بلکه «دفاع از خود» کسانی بود که می دانند و می بینند که در جنگ داخلی، در کنار بورژوازی و علیه پرولتاریا به میدان آمده اند.

بهمین علت است که تصمیمات اکثریت وابسته انترناسیونال را از دیدگاه طبقاتی باید درست تلقی کرد. پرولتاریا نباید از حقیقت بترسد، باید صریحاً با آن روبرو شود و همه نتایج سیاسی لازم را از آن بگیرد.

رفقا، می خواهم یکی دو نکته دیگر درباره دو موضوع آخر بیفزایم. به گمانم رفقای که می خواهند درباره کنفرانس برن گزارش بدهند آن را به تفصیل بررسی خواهند کرد.

در کنفرانس برن، حتی یک کلمه درباره قدرت شوروی به زبان آورده نشد. ما در روسیه، از دو سال پیش به بررسی این مسأله مشغول بوده ایم. ما در کنفرانس حزبی خودمان در آوریل ۱۹۱۷ مسأله زیر را از لحاظ تئوریک و سیاسی مطرح کردیم: «قدرت شوروی چیست، ماهیت آن چیست و اهمیت تاریخی اش کدام است؟» ما این مسأله را نزدیک به دو سال بررسی می کردیم. و در کنگره حزبی خودمان، قراری در این باره تصویب کردیم. (۱۱)

روزنامه دی فرایه‌ایت برلین در تاریخ ۱۱ فوریه درخواستی از آلمان را انتشار داد که نه فقط توسط رهبران حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان بلکه توسط اعضای گروه مستقل سوسیال دموکرات در رایش‌تاک نیز امضا شده بود. کائوتسکی (*) از نظریه پردازان بزرگ این مستقل ها در اوت ۱۹۱۸ جزوه ای بنام دیکتاتوری پرولتاریا نوشت و در آن اعلام کرد که او پشتیبان دموکراسی و تشکیلات شورایی است ولی شوراها باید تشکیلاتی صرفاً اقتصادی باشند و بهیچوجه نباید بعنوان سازمان های دولتی تلقی شوند. کائوتسکی در شماره ۱۱ نوامبر دی فرایه‌ایت و ۱۲ ژانویه، همین حرف را می زند. روز ۹ فوریه مقاله ای به قلم رودلف هیلفردینگ (*) که یکی از نظریه پردازان مقتدر انترناسیونال دوم به شمار می رفت انتشار یافت که در آن پیشنهاد کرده بود که نظام شورایی از لحاظ حقوقی با مجلس ملی و دستگاه قانون گذاری دولت متحد شود. این به ۹ فوریه مربوط می شد. روز ۱۱ فوریه، این پیشنهاد توسط همه اعضای حزب مستقل به تصویب رسید و بشکل یک درخواست انتشار یافت.

با اینکه مجلس ملی همچنان به عمر خود ادامه می دهد، حتی پس از اینکه «دموکراسی ناب» در واقعیت تجسم یافته است، پس از اینکه نظریه پردازان بزرگ حزب مستقل سوسیال دموکرات اعلام کرده اند که سازمانهای شورایی نباید سازمانهای دولتی باشند، باز هم تردید رأی دیده می شود! این نشان می دهد که این آقایان چیزی از جنبش تازه نمی دانند و از شرایط مبارزاتی اش بی خبرند. اما از اینجا موضوع دیگری ثابت می شود و آن این است که

این تردید رأی باید شرایط و عللی داشته باشد! وقتی پس از همه این رویدادها و پس از گذشت نزدیک به دو سال از پیروزی انقلاب در روسیه، مصوباتی نظیر مصوبات کنفرانس برن را که چیزی از شوراها و اهمیت شان در آنها گفته نمی شود و یک کلمه درباره شان از زبان یکی از نمایندگان نیز به گوش نمی رسد به تصویب می رسانند، حق داریم که بگوییم این آقایان بعنوان سوسیالیست و نظریه پرداز، در نظر ما مرده اند.

اما رفقا، از لحاظ عملی و از دیدگاه سیاسی، همینکه می بینید این مستقل هایی که از لحاظ تئوری و اصول با این سازمانهای دولتی مخالفت می کرده اند ناگهان از روی نادانی پیشنهاد وحدت «صلح آمیز» مجلس ملی با نظام شورایی، یعنی وحدت دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا را می دهند، نشان می دهد که دگرگونی بزرگی در میان توده ها به تحقق می پیوندد. می بینیم که همه مستقل ها در معنای سوسیالیستی و تئوریک، ورشکسته اند و دگرگونی عظیمی در میان توده ها به وقوع می پیوندد. توده های عقب مانده در صفوف کارگران آلمان به ما روی می آورند و روی آورده اند! بنابراین، اهمیت حزب سوسیال دموکرات آلمان، بهترین بخش کنفرانس برن، از نظرگاه تئوریک و سوسیالیستی، صفر است. اما این حزب، مختصر اهمیتی دارد و آن این است که متزلزلهای در نظر ما شاخصی از حالت روانی قشرهای عقب مانده پرولتاریا به شمار می روند. به نظر من، اهمیت بزرگ تاریخی کنفرانس برن، همین است. ما از انقلاب خودمان، تجربه ای مشابه این به دست آورده ایم. منشویکهای ما درست از همان راهی می رفتند که نظریه پردازان مستقل ها در آلمان می روند. در آغاز، هنگامی که آنها در شوراها اکثریت داشتند، با شوراها موافق بودند. آنچه در آن روزها می شنیدیم چنین بود: «زنده باد شوراها!»، «پیش بسوی شوراها!»، «شوراها به معنای دموکراسی انقلابی اند». اما وقتی بلشویکها اکثریت را در شوراها به دست آوردند، آنها لحن شان را عوض کردند؛ منشویکها گفتند: «شوراها نباید در کنار مجلس مؤسسان وجود داشته باشند.» و انواع نظریه پردازان منشویک نیز عملاً پیشنهادهایی همانند متحد کردن نظام شورایی با مجلس مؤسسان و ادغام شوراها در ساختمان دولت داشتند. در اینجا نیز یکبار دیگر معلوم می شود که مسیر عمومی انقلاب پرولتاریایی در سراسر جهان یکی است. نخست تشکیل خودبخودی شوراها، سپس گسترش و تکامل شوراها، آنگاه پیدایش مسئله عملی: شوراها، یا مجلس ملی، یا مجلس مؤسسان، یا نظام پارلمانی بورژوازی؛ آشفستگی مطلق در میان رهبران، و سرانجام، انقلاب پرولتاریایی. اما به گمان من، اکنون که نزدیک به دو سال از انقلاب گذشته است، مسأله را نباید به این شکل مطرح کنیم؛ ما باید تصمیمهای مشخص بگیریم، زیرا گسترش شوراها مهم ترین وظیفه ما و مخصوصاً اکثریت کشورهای

اروپای غربی است.

در اینجا می‌خواهم فقط به یک قرار منشویکی اشاره کنم. از رفیق اوبولنسکی (*) خواهش کردم که آن را به آلمانی ترجمه کند. قول داد که آن را ترجمه کند ولی متأسفانه خودش اینجا نیست. سعی می‌کنم از حافظه ام کمک بگیرم و آن را برای شما بگویم، زیرا متن کامل آن را در اختیار ندارم.

هر بیگانه ای ﴿خارجی﴾ که چیزی دربارهٔ بلشویسم نشنیده باشد به دشواری ممکن است تلقی یا تصویر مستقلی از مسائل مورد بحث ما به دست آورد. هر ادعایی که بلشویکها داشته باشند، منشویکها به مقابله با آن برمی‌خورند، و بر عکس. البته در کشاکش مبارزه، چیزی جز این نمی‌تواند باشد و به همین علت، آخرین کنفرانس حزب منشویک در دسامبر ۱۹۱۸ قرار مفصل و مطول را بطور کامل در نشریهٔ منشویکی گازتا پچاتنیکوف (*) انتشار داد که اهمیت بسیاری پیدا کرد. منشویکها خودشان در این قرار، تاریخ مبارزهٔ طبقاتی و جنگ داخلی را مختصراً شرح می‌دهند. در این قرار گفته می‌شود که آنها در حزبشان گروه‌هایی را که با طبقات متمول در منطقهٔ اورال، در جنوب، در کریمه و گرجستان – که همهٔ این مناطق را یک به یک برمی‌شمرند – متحد شده اند محکوم می‌کنند. اکنون آن گروه‌هایی که از حزب منشویک که در کنار طبقات متمول علیه شوراها جنگیدند در این قرار محکوم می‌شوند؛ اما آخرین مادهٔ قرار هم کسانی را محکوم می‌کند که به کمونیستها پیوستند. نتیجه اینکه منشویکها اجباراً پذیرفتند که وحدتی در حزبشان وجود ندارد و اعضایش یا طرفدار بورژوازی هستند یا پرولتاریا. اکثریت منشویکها به بورژوازی پیوستند و در جریان جنگ داخلی علیه ما جنگیدند. البته ما منشویکها را تعقیب می‌کنیم، و هرگاه علیه ما و علیه ارتش سرخ ما بجنگند و فرماندهان سرخ ما را تیرباران کنند، آنها را تیرباران هم می‌کنیم. ما جنگ بورژوایی را با جنگ پرولتاریایی پاسخ دادیم – راه دیگری نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، این همه از نظرگاه سیاسی، ریاکار محض منشویکی است. از لحاظ تاریخی، قابل درک نیست که چگونه افرادی که رسماً گواهی دیوانگی نگرفته اند می‌توانند به دستور منشویکها و سوسیال رولوسیونرها در کنفرانس برن دربارهٔ جنگ بلشویکها با اینان سخن بگویند اما دربارهٔ مبارزهٔ مشترک شان با بورژوازی علیه پرولتاریا سکوت اختیار کنند.

همهٔ آنها بعلت اینکه تحت تعقیب قرار می‌گیرند، خشمگینانه به ما حمله می‌کنند. این درست است. اما آنها یک کلمه هم دربارهٔ نقش خودشان در جنگ داخلی به زبان نمی‌آورند! به گمان من بهتر است متن کامل این قرار را بیاورم تا در یادداشتها ضبط شود و از رفقای خارجی خواهشمندم که آن را مطالعه کنند، زیرا سندی تاریخی است که مسأله را بدرستی

مطرح می کند و اطلاعات بی مانندی برای ارزیابی اختلافات میان گرایشهای «سوسیالیستی» در روسیه در اختیار خواننده می گذارد. در فاصله میان پرولتاریا و بورژوازی، گروه دیگری از مردم هستند که نخست به این سو و سپس به آن سو متمایل می شوند. در همه انقلابها، همواره چنین بوده است و در جامعه سرمایه داری، که پرولتاریا و بورژوازی دو اردوگاه متخاصم را تشکیل می دهند، عدم وجود قشرهای میانی مطلقاً غیرممکن است. وجود این متزلزله از لحاظ تاریخی اجتناب ناپذیر است و متأسفانه این عناصر که خودشان نیز نمی دانند فردا در کنار کدام طبقه خواهند جنگید، تا مدتهای مدید وجود خواهند داشت. می خواهم یک پیشنهاد عملی کنم و آن این است که قرار به تصویب برسد و در آن مخصوصاً سه نکته تذکر داده شود:

نخست: یکی از مهمترین وظایف رفقای اروپای غربی آن است که معنا، اهمیت و ضرورت نظام شورایی را برای مردم توضیح دهند. درباره این مسأله، قدری سوء تفاهم وجود دارد. کائوتسکی و هیلفردینگ(*) با اینکه نظریه پردازانی ورشکسته اند، مقالات اخیرشان در روزنامه دی فزیهایت نشان می دهد که حالت روانی قشرهای عقب مانده پرولتاریای آلمان را بدرستی منعکس می کنند. در کشور ما نیز همین طور شد: در طی هشت ماه اول انقلاب، بحثهای بسیاری درباره موضوع سازمان شورا صورت گرفت و کارگران نمی دانستند که نظام تازه چیست و آیا شوراها را می توان به دستگاه دولت تبدیل کرد یا نه. ما در انقلاب خودمان در مسیر عمل پیش می رفتیم نه در مسیر تئوری. مثلاً ما سابقاً مسأله مجلس مؤسسان را از دید تئوریک مطرح نمی کردیم و نمی گفتیم که مجلس مؤسسان را به رسمیت نمی شناسیم. فقط بعدها یعنی زمانی که سازمانهای شوروی در سراسر کشور پراکنده شدند و قدرت سیاسی را به چنگ آوردند، تصمیم گرفتیم مجلس مؤسسان را منحل کنیم. اکنون می بینیم که این مسأله در مجارستان و سوئیس به شکل حادثی مطرح است. این، از یک طرف بسیار خوب است: چون این اعتقاد محکم را به آدمی می دهد که انقلاب در کشورهای اروپای غربی سریعتر پیش می رود و پیروزیهای بزرگتری را در پی خواهد داشت. از طرف دیگر، مختصر خطری در آن نهفته است، بدین معنی که ممکن است مبارزه از چنان پرتگاههایی بگذرد که اذهان توده کارگران نتواند با این پیشرفت همگام شود. اهمیت نظام شورایی، هنوز هم برای بخش بزرگی از توده کارگران آموزش دیده سیاسی آلمان روشن نشده است، زیرا آنان با روح نظام پارلمانی و در میان تعصبات بورژوازی تربیت شده اند.

دوم: در باره گسترش نظام شورایی. وقتی می شنویم که اندیشه شوراها با چه سرعتی در آلمان و حتی در بریتانیا گسترش می یابد، خود دلیل بزرگی است بر اینکه انقلاب پرولتاریایی

پیروز خواهد شد. پیشرفت انقلاب را فقط مدت کوتاهی می توان به عقب انداخت. اما وقتی رفقا آلبرت (*) و پلاتن (*) می گویند در مناطق روستایی کشورشان بندرت شورایی در میان کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک تشکیل شده است، از مسأله کاملاً متفاوتی سخن به میان می آورند. در روزنامه دی روت فان (پرچم سرخ) مقاله ای خواندم که با شوراها دهقانان مخالف بود ولی بدرستی از شوراها کارگران کشاورزی و کشاورزان کوچک پشتیبانی می کرد. (۱۲) بورژوازی و چاکران، مانند شیدمان و شرکا، شعار شوراها دهقانی را پیش از این صادر کرده اند. اما آنچه ما نیاز داریم شوراها کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر است. متأسفانه از گزارشهای رفقا آلبرت، پلاتن (*) و دیگران چنین برمی آید که به استثنای مجارستان، چندان فعالیتی برای گسترش نظام شورایی در روستا به عمل نمی آید. شاید خطر واقعی و بسیار بزرگی که مختصر پیروزی پرولتاریای آلمان را تهدید می کند در همین جا باشد. پیروزی را زمانی می توان تضمین شده تلقی کرد که نه فقط کارگران شهری بلکه پرولترهای روستایی نیز سازمان یابند و متشکل شوند - آنهم نه مانند گذشته و در اتحادیه های کارگری و انجمنهای تعاونی - بلکه در شوراها. ما چون در اکتبر ۱۹۱۷ در کنار دهقانان و همه دهقانان راه می پیمودیم، پیروزی مان آسانتر شد. انقلاب ما در آن زمان و بدان معنا، یک انقلاب بورژوایی بود. نخستین گامی که حکومت پرولتاریایی ما برداشت این بود که بموجب قانونی (۱۳) که در ۲۶ اکتبر (تقویم قدیم) ۱۹۱۷ به اطلاع عموم رسانده شد، به خواستهای دیرین همه دهقانان که شوراها دهقانی و انجمنهای روستایی در دوره حکومت کرنسکی مطرح کرده بودند جامعه عمل پوشانده شد. قدرت ما در اینجا نهفته بود؛ بهمین علت بود که ما به آن سادگی می توانستیم اکثریت را به دست آوریم. تا جایی که به روستاها مربوط می شد، انقلاب ما یک انقلاب بورژوایی بود و فقط بعدها یعنی پس از یک وقفه شش ماهه بود که مجبور شدیم در چارچوب سازمان دولت، مبارزه طبقاتی را در روستا آغاز کنیم، کمیته های دهقانان فقیر و نیمه پرولترها را در هر روستا تشکیل دهیم و پیکاری اصولی را علیه بورژوازی روستا آغاز کنیم. این، بر اثر عقب ماندگی روسیه، اجتناب ناپذیر بود. جریان امور در اروپای غربی به گونه دیگری خواهد بود و بهمین علت است که باید بر ضرورت مطلق گسترش نظام شورایی برای روستاییان به شکلهای کامل و شاید تازه، تأکید کنیم.

سوم: باید بگوییم که به دست آوردن یک اکثریت کمونیستی در شوراها وظیفه اصلی در همه کشورهای است که حکومت شورایی هنوز در آنها پیروز نشده است. این مسأله دیروز در کمیسیون قرارهای ما بررسی شد. شاید سایر رفقا نیز نظرشان را در این باره بیان کنند؛ اما

می خواهم پیشنهاد کنم که این سه نکته به شکل یک قرار ویژه به تصویب برسد. البته ما در وضعی نیستیم که بتوانیم مسیر تکامل را تعیین کنیم. بسیار محتمل است که انقلاب بزودی در بسیاری از کشورهای اروپای غربی آغاز شود ولی ما بعنوان بخش سازمان یافته طبقه کارگر و بعنوان یک حزب، می کوشیم و باید بکوشیم اکثریت را در شوراها به دست آوریم. در آن صورت، پیروزی ما حتمی است و هیچ قدرتی در جهان قادر نخواهد بود کاری علیه انقلاب کمونیستی انجام دهد. اگر چنین نکنیم، پیروزی به این سادگیها تضمین نخواهد شد و دوامی نخواهد آورد. به این دلیل است که می خواهم خواهش کنم این سه نکته بعنوان قرار ویژه به تصویب برسد.

Collected works, vol. 28,

pp. 457-74

نخستین بار در سال ۱۹۲۱ در کتاب زیر

چاپ شد:

First Congress' the Communist

International. Minutes.

Petrograd

* یادداشتها

(۱) اتحاد اسپارتاکوس در تاریخ: اسپارتاکیستها: The Spartacus League سازمان انقلابی سوسیال دموکراتهای چپ آلمان که پس از آغاز جنگ اول جهانی توسط کارل لیبکنست، روزا لوگزامبورگ، فرانتس مرینگ و دیگران تأسیس شد. اسپارتاکیستها به تبلیغات انقلابی در میان توده ها پرداختند، فعالیتهاى ضد جنگ را سازمان دادند، اعتصابها را رهبری کردند و ماهیت امپریالیستی جنگ و خیانتکاری رهبران اپورتونیست سوسیال دموکرات را افشا کردند. اسپارتاکیستها در آوریل ۱۹۱۷، با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، به حزب میانه رو مستقل سوسیال دموکرات آلمان پیوستند. در جریان انقلاب ۱۹۱۸ آلمان از «مستقل ها» گسستند و در ژانویه ۱۹۱۹ حزب کمونیست آلمان را تأسیس کردند.

(۲) کمیته های نمایندگان کارگاه ها در بریتانیا: Shop Steuord Committees سازمانهای انتخابی طبقه کارگر، که در جریان جنگ اول جهانی، در پاره ای از صنایع بریتانیا فعالیت می کردند. این کمیته ها برخلاف اتحادیه های سازشکار که از سیاست «صلح طبقاتی» پیروی می کردند، قویاً علیه جنگ مبارزه کردند، به دفاع از منافع کارگران برخاستند و مصممانه از روسیه شوروی پشتیبانی کردند. بسیاری از رهبران کمیته های نمایندگان کارگاه ها بعدها فعالانه

در جنبش کمونیستی شرکت جستند.

(۳) احتمال می رود روزنامه ای که لنین مطالعه کرده بود اطلاعات نادرست داشت. به احتمال قوی، در اینجا شورای کارگران بیرمنگام منظور نیست بلکه کمیته های نمایندگان کارگاه ها منظور است.

(۴) کنفرانس برن: نخستین کنفرانس احزاب سوسیال – شوونیست و سانتریست ﴿میانہ رو﴾ پس از جنگ اول جهانی. این کنفرانس به منظور بازسازی انترناسیونال دوم تشکیل شد و از ۳ فوریه تا ۱۰ فوریه ۱۹۱۹ دایر بود. موضوع اصلی دستور کار کنفرانس مزبور، مسألهٔ دموکراسی و دیکتاتوری بود. در قطعنامه ﴿قرار﴾ کنفرانس، پس از تبریک گویی برای انقلابهای روسیه، اتریش – هنگری و آلمان، دیکتاتوری پرولتاریا عملاً رد شده و از دموکراسی بورژوایی ستایش به عمل آمده است.

See: Karl Marx, The Civil war in France (Marx and Engels, Selected works in three volumes, (۵) vol. 2, Moscow, 1969, p. 221).

(۶) لنین به انقلاب بورژوایی انگلیس در اواسط سدهٔ هفدهم و انقلاب بورژوایی فرانسه در سدهٔ هجدهم اشاره می کند.

(۷) اشاره ای است به کشورهای اتفاق مثلث یا آنتانت (بریتانیا، فرانسه و روسیه)، یا بلوک کشورهای امپریالیست که در آغاز سدهٔ بیستم در مقابل اتحاد مثلث (آلمان، اتریش – هنگری و ایتالیا) تشکیل شد. نام آنتانت [Entent] از پیمان Entente Cordiale که در سال ۱۹۰۴ میان بریتانیا و فرانسه منعقد شد گرفته شده است.

(۸) حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان. در آوریل ۱۹۱۷ تأسیس شد. «مستقل ها» با استفاده از عبارت پردازیهای سانتریستی، اتحاد با سوسیال شوونیستها را موعظه می کردند و مبارزهٔ طبقاتی را به فراموشی سپرده بودند. گروه بزرگی از «مستقل ها» در پی انشعابی که در جریان برگذاری کنگرهٔ حزب در شهر هال به سال ۱۹۲۰ روی داد به حزب کمونیست آلمان پیوستند ولی دست راستیها حزب جداگانه ای تشکیل دادند و نام قدیمی حزب سوسیال دموکرات را بر خود نهادند و تا سال ۱۹۲۲ فعالیت کردند.

(۹) منشویکها: Mensheviks (از واژهٔ روسی menshinstvo به معنای «اقلیت»). اپورتونیستهای سوسیال دموکراسی روسیه، که پس از کنگرهٔ دوم حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه (۱۹۰۳) با این نام مشخص شدند. آنان در انتخاب اعضای مرکزی حزب در اقلیت قرار گرفتند و سوسیال دموکراتهای انقلابی به رهبری لنین، اکثریت را به دست آوردند و بلشویک [Bolsheviks]: از واژهٔ روسی Bolshinstvo به معنای «اکثریت» نامیده شدند. بلشویکها و

منشویکها تا تشکیل کنفرانس حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه در پراگ به سال ۱۹۱۲، اسماً در یک حزب بودند.

(۱۰) سوسیال رولوسیونرها: The Socialist-Revolutionaries حزبی خرده بورژوازی در روسیه، که در اواخر سال ۱۹۰۱ و اوائل ۱۹۰۲ تشکیل شد. بسیاری از سوسیال رولوسیونرها در جریان جنگ اول جهانی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) موضعی سوسیال شوینیستی اتخاذ کردند. سوسیال رولوسیونرها پس از انقلاب بورژوا – دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ از حکومت موقت بورژوازی پشتیبانی کردند و در آن وارد شدند. آنان پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، فعالانه به مبارزه علیه قدرت شوروی برخاستند.

(۱۱) لنین به قرار مربوط به تغییر نام حزب و برنامه حزب که در کنگره هفتم حزب کمونیست (بلشویک) روسیه در تاریخ ۶-۸ مارس ۱۹۱۸ به تصویب رسید اشاره می کند. (۱۲) لنین به مقاله روزا لوگزامبورگ به نام «آغاز» اشاره می کند که در شماره ۳ روزنامه دی روت فان (پرچم سرخ)، ۱۸ نوامبر ۱۹۱۸ منتشر شد. این روزنامه که ارگان مرکزی اسپارتاکیستها بود و سپس ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان شد، از ۹ نوامبر ۱۹۱۸ در برلین منتشر می شد.

(۱۳) اشاره ای است به فرمان مورخ ۲۶ اکتبر (۸ نوامبر) ۱۹۱۷ درباره زمین، که بخشی از آن به اختیارات دهقانان بر زمین مربوط می شد، و بر اساس اختیارات ۲۴۲ گانه محلی تنظیم شده بود.

* فهرست نامهای کسان

آ

(*) آدوراتسکی، و. و. V. V. Adoratsky (۱۸۷۸-۱۹۴۵) اشاعه دهنده نامدار مارکسیسم، محقق، عضو حزب بلشویک از ۱۹۰۴، و نویسنده آثاری درباره تاریخ مارکسیسم.
(*) آلبرت، م. M. Albert (Ederlin Hugo) (۱۸۸۷-۱۹۴۴) کمونیست آلمانی، از رهبران اتحاد اسپارتاکوس و عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان؛ در کنگره های اول، چهارم و هفتم کمینترن، نماینده این حزب بود.

الف

(*) اسنودن، فیلیپ Philip Snowden (۱۸۶۴-۱۹۳۷) از رهبران سیاسی بریتانیا، رئیس حزب مستقل کارگری بریتانیا در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ و نماینده جناح راست آن.

(*) اشتینز، هوگو Hugo Stinnes (۱۸۷۰-۱۹۲۴) از سرمایه داران انحصاری آلمان، که فعالانه در بازگرداندن نیروی نظامی - صنعتی آلمان پس از جنگ جهانی مشارکت کرد.

(*) اشمرال، بوهمیل Bohumil Smeral (۱۸۸۰-۱۹۴۱) از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر چکسلواکی و جهان. از سال ۱۹۱۸ رهبری مبارزه سوسیال دموکراتها چپ برای تأسیس حزب مارکسیستی - لنینیستی طبقه کارگر را به عهده داشت. پس از تشکیل حزب کمونیست چکسلواکی (۱۹۲۱) به عضویت کمیته مرکزی آن در آمد. در سالهای ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ و از سال ۱۹۳۵ به بعد، عضو کمیته اجرایی کمینترن بود.

(*) انگلس، فردریک Frederick Engels (۱۸۲۰-۱۸۹۵) یکی از پایه گذاران کمونیسم علمی، رهبر و آموزگار پرولتاریای جهانی، دوست و هم‌رزم کارل مارکس.

(*) اوبولنسکی، و. و. V. V. Obolensky (N. Osinsky) (۱۸۸۷-۱۹۳۸) روزنامه نگار و عضو حزب بلشویک از سال ۱۹۰۷؛ در مقامهای عالی اداری و اقتصادی انجام وظیفه کرد. نماینده شوروی در کنگره اول کمینترن بود.

(*) اورلاندو، ویتوریو امانوئل Vittorio Emmanuele Orlando (۱۸۶۰-۱۹۵۲) سیاستمدار ایتالیایی، که در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۱۹ به مقام نخست وزیری این کشور رسید.

ب

(*) بالود، کارل Karl Ballod (۱۸۶۴-۱۹۳۱) اقتصاددان بورژوازی.

(*) بیل، اوگوست August Bebel (۱۸۴۰-۱۹۱۳) رهبر برجسته سوسیال دموکراسی آلمان و جنبش بین المللی طبقه کارگر.

(*) برانتینگ، کارل هیالمار Karl Hjalmar Branting (۱۸۶۰-۱۹۲۵) رهبر حزب سوسیال دموکرات سوئد، وی اپورتونیست بود.

(*) براون Braun (M. G. Bronski) (۱۸۸۲-۱۹۴۱) سوسیال دموکرات لهستانی و عضو حزب بلشویک. پس از انقلاب اکتبر، نماینده کمیساریای خلق برای بازرگانی و صنعت شد. از سال ۱۹۲۰ نماینده تام الاختیار و بازرگانی در اتریش شد. بعدها به کارهای آموزشی و حزبی پرداخت.

(*) برنشتاین، ادوارد Eduard Bernstein (۱۸۵۰-۱۹۳۲) رهبر جناح اپورتونیست افراطی سوسیال دموکراسی آلمان در انترناسیونال دوم، نظریه پرداز رویزیونیسم و رفرمیسم.

(*) بوئر، اوتو Otto Bauer (۱۸۸۲-۱۹۳۸) رهبر جناح راست سوسیال دموکراسی اتریش و انترناسیونال دوم. او در تبلیغات ضد کمونیستی اش با فاشیستها در یک موضع بود.

(*) بوردیگا، آمادئو Amadeo Bordiga (متولد ۱۸۸۹) عضو حزب سوسیالیست ایتالیا. او در این حزب گرایشی نزدیک به آنارشیزم داشت. از سال ۱۹۱۹ به بعد از تحریم پارلمان بورژوازی هواداری کرد، و رهبری گروهی به نام «کمونیستهای تحریم گر» را به عهده گرفت. نماینده این حزب در کنگره دوم کمینترن بود. در سال ۱۹۲۱ در تشکیل حزب کمونیست ایتالیا شرکت کرد. سیاستی چپ گرایانه و فرقه ای داشت و بعدها موضعی تروتسکیستی گرفت؛ در سال ۱۹۳۰ از حزب اخراج شد.

(*) بوریان، ادموند Edmund Burian (۱۸۷۸-۱۹۳۵) سوسیال دموکرات چک، که در سالهای ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۸ یکی از رهبران گرایش «سانترالیستی» سوسیال دموکراسی چک شد. در سال ۱۹۲۰ به حزب کمونیست چکسلواکی پیوست و عضو کمیته اجرایی آن شد. در سال ۱۹۲۹ به علت گرایش به راست و انحلال طلبی، از حزب کمونیست اخراج شد و دوباره به حزب سوسیال دموکرات پیوست.

پ

(*) پانکوئک، آنتون Anton Pannekoek (۱۸۷۳-۱۹۶۰) سوسیال دموکرات هلندی. در سالهای ۱۹۱۸-۲۱ عضو حزب کمونیست هلند بود و موضعی ماوراء چپ و فرقه گرایانه داشت. در سال ۱۹۲۴ از حزب استعفا داد و از فعالیتهای سیاسی کناره گیری کرد.

(*) پلاتن، فردریک Frederick Platten (۱۸۸۳-۱۹۴۲) سوسیال دموکرات سویسی، از جناح چپ، که بعدها کمونیست شد. در تأسیس انترناسیونال سوم کمونیستی (در سال ۱۹۱۹) شرکت کرد و عضو دفتر سیاسی آن بود. از سال ۱۹۲۳ به بعد در شوروی زندگی می کرد.

(*) پلخانف، گ. و. G. V. Plekhanov (۱۸۵۶-۱۹۱۸) از رهبران برجسته جنبش طبقه کارگر جهانی و روسیه و نخستین اشاعه دهنده مارکسیسم در روسیه. از سال ۱۹۰۳ به بعد نگرشی سازشکارانه به اپورتونیسم اتخاذ کرد؛ با انقلاب سوسیالیستی اکتبر، به این دلیل که روسیه را آماده گذار به سوسیالیسم نمی دانست، مخالفت کرد.

(*) پنکهرست، سیلویا استلا Sylvia Estella Pankhurst (۱۸۸۲-۱۹۶۰) سوسیالیست ماوراء

ت

- (*) تامس، جیمزهنری James Henry Thomas (۱۸۷۴-۱۹۴۹) از رهبران سیاسی و اتحادیه‌ای بریتانیا، عضو برجسته حزب کارگر و هوادار همکاری طبقاتی با بورژوازی.
- (*) تراچینی، اومبرتو Umberto Terracini (متولد ۱۸۹۵) رهبر برجسته و نامدار طبقه کارگر ایتالیا و از اعضای تأسیس کننده حزب کمونیست ایتالیا. نگرشی سازش ناپذیرانه در برابر رفورمیستها داشت، مرتکب پاره ای اشتباهات چپ فرقه ای شد که در کنگره سوم کمینترن، توسط لنین محکوم شد. اکنون عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایتالیا است. از سال ۱۹۵۰ به بعد عضو شورای جهانی صلح بوده است.
- (*) تنر، جک Jack Tanner (متولد ۱۸۸۹) از رهبران اتحادیه ای بریتانیا؛ در سالهای ۱۹۲۰-۲۱ عضو حزب کمونیست بود. نماینده این حزب در کنگره دوم کمینترن بود و عقاید چپ فرقه ای را موعظه میکرد. سرانجام، هوادار فعال حزب کارگر شد.
- (*) توراتی، فیلیپو Filippo Turati (۱۸۵۷-۱۹۳۲) رهبر طبقه کارگر ایتالیا، رئیس جناح راست و رفورمیست حزب سوسیالیست ایتالیا.
- (*) توماس، آلبرت Albert Thomas (۱۸۷۳-۱۹۳۲) رهبر سیاسی فرانسوی، از سوسیالیستهای جناح راست. در مقام وزیر تسلیحات، عضو دولت فرانسه بود.

ج

- (*) جناری، اچیدو Egidio Gennari (۱۸۷۶-۱۹۲۴) رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و یکی از تأسیس کنندگان حزب کمونیست ایتالیا.

چ

- (*) چرنوف، و. م. V. M. Chernov (۱۸۷۶-۱۹۵۲) از رهبران درجه اول حزب سوسیال رولوسیونر. پس از انقلاب اکتبر، طراح فعال شورشهای ضد شوروی شد. در سال ۱۹۲۰ به خارجه مهاجرت کرد و به فعالیتهای ضد شوروی اش ادامه داد.

(*) دریفوس، آلفرد Alfred Dreyfus (۱۸۵۹-۱۹۳۵) افسر یهود در ستاد کل ارتش فرانسه که در سال ۱۸۹۴ به اتهام ساختگی خیانت، محکوم شد. از قضیه دریفوس برای برانگیختن احساسات ضد یهود و حمله به رژیم جمهوری و آزادیهای دموکراتیک استفاده می شد. پیکاری که طبقه کارگر و روشنفکران مرفعی در دفاع از او آغاز کردند به تبرئه او در سال ۱۸۹۹ و اعاده حیثیتش در سال ۱۹۰۶ انجامید.

(*) دیتمان، ویلهلم Wilhelm Dittmann (۱۸۷۴-۱۹۵۴) رهبر جناح راست حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان. در هیأت نمایندگی «مستقل ها»ی کنگره دوم کمینترن، رأی نداد.

(*) رودلف، هیلفردینگ Rudolf Hilferding (۱۸۷۷-۱۹۴۱) رهبر اپورتونیست سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. با حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا مخالفت می کرد.

(*) رادک، ک. ب. K. B. Radek (۱۸۸۵-۱۹۳۹) سوسیال دموکرات. عضو حزب بلشویک از ۱۹۱۷. پس از انقلاب اکتبر در کمیساریای خلق برای امور خارجه کار می کرد. منشی کمیته اجرایی کمینترن بود. در بسیاری موارد، با سیاست لنینیستی حزب مخالفت کرد. در سال ۱۹۳۶ به علت فعالیتهای فرقه گرایانه اش از حزب اخراج شد.

(*) رمزی، دیوید David Ramsay (۱۸۸۳-۱۹۴۸) سوسیالیست بریتانیایی، که بعدها کمونیست شد. مرتکب پاره ای اشتباهات فرقه گرایانه چپ شد.

(*) روی، مانابندرا ناث Manabendra Nath Roy (۱۸۹۲-۱۹۴۸) رهبر سیاسی هندی، که نمایندگی کمونیستهای هند را در کنگره های دوم، سوم، چهارم و پنجم کمینترن به عهده داشت. در سالهای بعد، از حزب کمونیست کناره گیری کرد.

(*) سراتی، جاپینتو منوتی Giacinto Menotti Serrati (۱۸۷۲-۱۹۲۶) رهبر برجسته جنبش

طبقه کارگر، حزب سوسیالیست ایتالیا و ویراستار روزنامه آوانتی! ارگان مرکزی این حزب. از پیوستن حزب سوسیالیست به کمینترن دفاع می کرد ولی قطع رابطه بی قید و شرط از رفورمیستها را رد می کرد. در سال ۱۹۲۴ به حزب کمونیست ایتالیا پیوست.

(*) سوچی، اوگوستین Augusti Souchy روزنامه نگار و یکی از رهبر آنارشیستها – سندیکالیستهای آلمان.

ش

(*) شیدمان، فیلیپ Philip Scheidemann (۱۸۶۵-۱۹۳۰) رهبر جناح افراطی راست در سوسیال دموکراسی آلمان. یکی از سازمان دهندگان سرکوبی وحشیانه جنبش کارگران آلمان در سالهای ۱۹۱۸-۲۱.

ف

(*) فروسار، لویی اوسکار Lousi Oscar Frossard (متولد ۱۸۸۹) سوسیالیست فرانسوی و از تأسیس کنندگان حزب کمونیست فرانسه. در سال ۱۹۲۳ از جنبش کمونیستی گسست و موضع رفورمیستی گرفت.

ک

(*) کائوتسکی، کارل Karl kautsky (۱۸۵۴-۱۹۳۸) یکی از رهبران سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. در آغاز، مارکسیست بود ولی بعدها از مارکسیسم روی برگردانید. نظریه پرداز مکتب سانتریسم یعنی خطرناکترین و شوم ترین نوع اپورتونیسم بود.

(*) کاپ، ولفگانگ Wolfgang Kopp (۱۸۵۸-۱۹۲۲) نماینده اشرف زمیندار و مرتجع آلمان. در سال ۱۹۲۰ کودتای بی فرجام و ضد انقلابی سلطنت طلبان نظامی را رهبری کرد.

(*) کراسین، ل. پ. L. B. Krasin (۱۸۷۰-۱۹۲۶) سیاستمدار و دیپلمات شوروی. در سالهای ۱۹۲۲-۲۴ کمیساریای خلق برای بازرگانی خارجی بود.

(*) کرایبیش، کارل Karel Kreibich (متولد ۱۸۸۳) رهبر برجسته جنبش کمونیستی بین المللی و چکسلواکی. از تأسیس کنندگان کمونیست چکسلواکی.

(*) کرنسکی. آ. ف. A. F. Kerensky (۱۸۸۱-۱۹۷۰) سوسیال رولوسیونر روس، که پس از انقلاب بورژوا دموکراتیک فوریه ۱۹۱۷ به ریاست حکومت موقتی رسید. پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر، علیه قدرت شوروی می جنگید.

(*) کروپ فون بولن اوند هالیخ، گوستاو Gustav Krupp von Bohlen und Halbach (۱۸۷۰-۱۹۵۰) سرمایه دار انحصاری آلمان. در سالهای ۱۹۰۶-۴۳ رئیس یک شرکت بزرگ انحصاری ذوب آهن بود. این شرکت یکی از زرادخانه های اصلی امپریالیسم آلمان به شمار می رفت.

(*) کریسپین، آرثور Arthur Crispian (۱۸۷۵-۱۹۴۶) رهبر جناح راست حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان، که با پیوستن به کمینترن مخالفت می کرد.

(*) کلچاک، آ. و. A. V. Kolchak (۱۸۷۳-۱۹۲۰) سلطنت طلب و از رهبران اصلی ضد انقلاب روسیه، که در رأس دیکتاتوری بورژوازی و زمینداران سیبری و خاور دور قرار داشت.

(*) کلمانسو، ژرژبنیامین George Benjamin Clemenceau (۱۸۴۱-۱۹۲۹) رهبر سیاسی و سیاستمدار فرانسوی. در سالهای ۱۹۱۷-۲۰ نخست وزیر فرانسه شد. یکی از عاملان و الهام دهندگان مداخله مسلحانه علیه روسیه شوروی بود.

(*) کلوزویتس، کارل Karl Clousewitz (۱۷۸۰-۱۸۳۱) ژنرال پروسی و از نظریه پردازان و نویسندگان برجسته نظامی.

(*) کوئلیچ، تامس Thoman Quelch (۱۸۸۶-۱۹۵۴) سوسیالیست بریتانیایی، که بعدها کمونیست شد. رهبر اتحادیه ای و نویسنده سیاسی بود.

(*) کینز، جان مینارد John Maynard Keynes (۱۸۸۳-۱۹۴۶) اقتصاددان بورژوازی بریتانیایی. آثاری نوشت که در آنها ناتوانی اقتصادی نظام استقرار یافته به موجب پیمان امپریالیستی صلح ورسای شدیداً به انتقاد گرفته شده بود.

گ

(*) گالاچر، ویلیام William Gallacher (۱۸۸۱-۱۹۶۵) رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر و حزب کمونیست بریتانیا. مرتکب پاره ای اشتباهات چپ روانه فرقه ای شد، مخالف شرکت کمونیستها در پارلمان و پیوستن به حزب کارگر بود.

(*) گامپرز، ساموئل Sammel Gompers (۱۸۵۰-۱۹۲۴) از رهبران اتحادیه های کارگری ایالات متحد آمریکا، پایه گذار فدراسیون کارگری آمریکا و رئیس مادام العمر این فدراسیون.

از سیاست همکاری طبقاتی با سرمایه داران پیروی می کرد.

ل

(*) لاپینسکی، پ. ل. P. L. Lapinsky (J. Levinson) (۱۸۷۹-۱۹۳۷) کمونیست لهستانی، اقتصاددان و روزنامه نگار، نویسنده چندین اثر درباره سیاست و اقتصاد جهان. فعالانه با مطبوعات کمونیستی شوروی، لهستان و آلمان همکاری می کرد.

(*) لاتساری، کنستانینو Constantino Lazzari (۱۸۵۷-۱۹۲۷) رهبر برجسته سوسیالیستهای ایتالیا، که در سالهای ۱۹۱۲-۱۹۱۹ دبیر کل حزب سوسیالیست ایتالیا شد. در کنگره های دوم و سوم کمینترن شرکت کرد.

(*) لوگزامبورگ، روزا Rosa Luxemburg (۱۸۷۱-۱۹۱۹) رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر بین المللی و حزب کمونیست آلمان، که در ژانویه ۱۹۱۹ توسط ضد انقلابیون دستگیر شد و بطرز وحشیانه ای به قتل رسید.

(*) لوید جورج، دیوید David Lloyd George (۱۸۶۳-۱۹۴۵) سیاستمدار و دیپلمات بریتانیایی، و رهبر حزب لیبرال. در سالهای ۱۹۱۶-۱۹۲۲ نخست وزیر بریتانیا شد. یکی از سازمان دهندگان مداخله نظامی علیه دولت شوروی بود.

(*) لده بور، گئورگ George Ledebour (۱۸۵۰-۱۹۴۷) سوسیال دموکرات آلمانی. سانتریست و عضو حزب سوسیال دموکرات مستقل آلمان.

(*) له وی، پل Paul Levi (۱۸۸۳-۱۹۳۰) سوسیال دموکرات آلمانی، که بعدها کمونیست شد. در سال ۱۹۲۱ به علت نقض آشکار انضباط حزبی، از حزب کمونیست اخراج شد. دوباره به حزب سوسیال دموکرات پیوست.

(*) لیبکنشت، کارل Karl Liebknecht (۱۸۷۱-۱۹۱۹) رهبر برجسته جنبش طبقه کارگر بین المللی و آلمان. رزمنده خستگی ناپذیر علیه اپورتونیزم و میلیتاریسم. یکی از تأسیس کنندگان حزب کمونیست آلمان و رهبر قیام کارگران برلین در ژانویه ۱۹۱۹. پس از سرکوب این قیام، لیبکنشت توسط ضد انقلابیون دستگیر شد و بطرز وحشیانه ای به قتل رسید.

(*) لیسیس (لوتیلور)، اوژن Eugene Lysis (Letailleur) اقتصاددان فرانسوی و نویسنده آثاری درباره مالیه و سیاست.

(*) لیند، ف. ف. F. F. Linde (۱۸۸۱-۱۹۱۷) عضو کمیته اجرایی شوروی نمایندگان کارگران و سربازان پتروگراد، که در تظاهرات سربازان در آوریل ۱۹۱۷ شرکت کرد. بعدها

کمیسار حکومت موقت بورژوازی در جبهه جنوب غربی شد و در حالی که می کوشید سربازان را به شرکت در جنگ تشویق کند، کشته شد.

م

(*) مارکس، کارل Karl Marx (۱۸۱۸-۱۸۸۳) بنیان گذار کمونیسم علمی و اندیشمند، رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریای جهان.

(*) مرینگ، هنریک Henrik Maring (۱۸۸۳-۱۹۴۲) سوسیال دموکرات هلندی. در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۹ در جزیره جاوه زندگی می کرد و در همانجا به احزاب کمونیست جاوه و هلند پیوست. در سالهای ۱۹۲۱-۱۹۲۳ نماینده کشورهای خاور دور در کمیته اجرایی کمینترن بود. بعدها تروتسکیست شد.

(*) مک دونالد، جیمز رمزی James Ramsay Macdonald (۱۸۶۶-۱۹۳۷) سیاستمدار بریتانیایی، رهبر حزب کارگر مستقل و حزب کارگر. از سیاست افراطی اپورتونیستی پیروی می کرد، هوادار همکاری طبقاتی و تکامل تدریجی سرمایه داری و گذار به سوسیالیسم بود.

(*) مک لین، ویلهم William Mclaine (۱۸۹۱-۱۹۶۰) سوسیالیست بریتانیایی، و از رهبران اتحادیه کارگران. در سالهای ۱۹۷۰-۱۹۲۹ عضو حزب کمونیست بود و در سال ۱۹۲۹ از این حزب استعفا داد. با هواداری از پیوستن کمونیستها به حزب کارگر، از شدت روسیه ارتجاعی رهبران حزب کارگر کاست.

(*) مودیلیانی، ویتوریو امانوئل Villorio Emmanuele Modigliani (۱۸۷۲-۱۹۴۷) از پیرترین اعضای حزب سوسیالیست ایتالیا. رفورمیست.

(*) مونتسبرگ، ویلهم Wilhelm, Munzenberg (۱۸۸۹-۱۹۴۰) رهبر جنبش کارگری سوئیس و آلمان. در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۱ دبیر انترناسیونال کمونیستی جوانان بود. عضو حزب کمونیست آلمان.

(*) میلیوکوف، پ. ن. P. N. Milyukov (۱۸۵۹-۱۹۴۳) نظریه پرداز بورژوازی امپریالیستی روسیه و رهبر حزب کادت ﴿مشروطه خواه﴾ - دموکراتیک، مورخ و روزنامه نگار. رهبر مهاجران سفید.

ن

(*) نوسک، گوستاو Gustav Nosk (۱۸۶۸-۱۹۴۶) رهبر اپورتونیست حزب سوسیال دموکرات آلمان. وزیر جنگ در سالهای ۱۹۱۹-۱۹۲۰، سازمان دهنده سرکوب خونین کارگران برلین و قتل کارل لیبکنشت و روزا لوگزامبرگ.

و

(*) وارگا، یوجین Eugen Varga (۱۸۷۹-۱۹۶۴) اقتصاددان شوروی. تا سال ۱۹۱۹ در مجارستان زندگی می کرد. عضو حزب سوسیال دموکرات مجارستان بود و به جناح چپ آن تعلق داشت. در مقام کمیسار خلق برای امور مالی و بعداً در مقام ریاست شورای عالی اقتصاد ملی جمهوری شوروی مجارستان خدمت کرد. پس از سقوط حکومت شوراها در مجارستان به روسیه شوروی مهاجرت کرد.

(*) ویلسون، تامس وودرو Thomas Woodrow Wilson (۱۸۵۶-۱۹۲۴) سیاستمدار آمریکایی، که در سالهای ۱۹۱۳-۱۹۲۱ رئیس جمهور این کشور شد. از سیاست سرکوبی بیرحمانه جنبش طبقه کارگر در داخل و سیاست وحشیانه توسعه طلبی در لفاف صحبت از صلح دوستی در خارج، پیروی می کرد.

(*) وینکوپ، داوید David Wijnkoop (۱۸۷۷-۱۹۴۱) سوسیال دموکرات چپ هلندی، که بعدها کمونیست شد. موضعی فرقه گرایانه و ماوراء چپ داشت.

ه

(*) همپل Hempel نماینده حزب کارگران کمونیست آلمان در کنگره سوم کمینترن.

(*) هندرسون، آرثور Arthur Henderson (۱۸۶۳-۱۹۳۵) رهبر اپورتونیست حزب کارگر و جنبش اتحادیه ای بریتانیا.

(*) هولتس، ماکس Max Holz (۱۸۸۹-۱۹۳۳) کمونیست چپ آلمانی. در جریان قیام ماه مارس ۱۹۲۱ مبارزه مسلحانه کارگران در مرکز آلمان را رهبری می کرد و به همین علت پس از دستگیری به حبس ابد محکوم شد.

(*) هیلفردینگ، رودلف Rudolf Hilferding (۱۸۷۷-۱۹۴۱) رهبر اپورتونیست سوسیال دموکراسی آلمان و انترناسیونال دوم. با حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا مخالفت می کرد.

﴿ادامه دارد﴾